

سیاست اجتماعی چیست؟

غلامرضا غفاری

استادیار دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران

عدالت اجتماعی، آزادی و نقش و رسالت دولتها
در خصوص رفاه و بهروزی مردم است.

مرور فصلهای کتاب

فصل اول با پرسش کلیدی «رفاه چیست؟» شکل گرفته است و برای پاسخ به این پرسش ابتدا به واکاوی مفهوم سیاست اجتماعی و نظریه رفاه می پردازد. سیاست اجتماعی گاهی برای اشاره به خدماتی معین که در نظام های رفاهی وجود دارد استفاده می شود و گاهی برای اشاره به روندهایی کلی تر که به ایجاد تحول اجتماعی آگاهانه معطوف است به کار می رود. نویسنده نظریه رفاه را ابزاری برای نیل به شناخت متعال و حلول درونی می داند تا به واسطه آن مفاهیم و اصول ناظر بر طراحی و اجرای سیاستهای اجتماعی را بشناسیم و چگونگی تاثیر این سیاستها را بر بهروزی جملگی افراد جامعه دریابیم. با وجود این، عینی یا ذهنی بودن رفاه، فراگیر یا محدود بودن و در نهایت فردی یا جمعی بودن رفاه از موضوعاتی هستند که پرسشهای قابل اعتنایی را در ذیل پرسش اصلی کتاب یعنی «رفاه چیست؟» موجب شده اند. در پاسخ به این پرسش به اندیشه چهار نظریه پرداز کلیدی یعنی بنتام، پیگو، پارهتو و راولز اشاره گردیده است.

برای بنتام رفاه مترادف بهره مندی یا مطلوبیت بود که آن را به منزله خیر و خوشبختی و بنابراین قابل اندازه گیری تعریف می کرد. مشکل اساسی این نوع نگاه این است که بهزیستی را به بهره مندی و بهره مندی را به مفهومی سطحی از خوشبختی کاهش می دهد. به نظر پیگو بهزیستی مقوله ای است که به آمال و آرزوها ارتباط دارد و آرزوها را می توان بر مبنای معیارهای پولی اندازه گیری کرد. مشکل این نگاه این است که آرزو مفهومی ذهنی است که کمتر می تواند

○ نظریه رفاه؛ سیاست اجتماعی چیست؟

○ تونی فیتز پتریک

○ هرمز همایون پور

○ گام نو و موسسه عالی پژوهش تامین اجتماعی

○ ۴۱۷،۱۳۸۱ صفحه



◀ کتاب مورد بررسی در این مقاله، در بیست و یکمین دوره کتاب سال جمهوری اسلامی ایران، سال ۸۲، به عنوان کتاب درخور تشویق در رده علوم اجتماعی معرفی شده است.

مقدمه

ادبیات رفاه و سیاست اجتماعی به رغم اهمیت، وسعت و گستردگی که در علوم اجتماعی دوره معاصر پیدا کرده، کمتر در مجامع علمی و سیاستگذاری مورد توجه قرار گرفته است. شاید دلیل این کاستی را باید در فقدان شکل گیری رشته سیاست اجتماعی و یا رشته های نزدیک به آن جستجو کرد. هرچند که در چندسال اخیر با طرح مسایل رفاهی و تامین اجتماعی در جامعه ایران و دایر شدن رشته برنامه ریزی رفاه اجتماعی، در حوزه ادبیات، شاهد آثار جدیدی هستیم که نمونه درخور توجه آن «نظریه رفاه» (سیاست اجتماع چیست؟) است. کتاب شامل یک مقدمه، ده فصل، کتابشناسی و نمایه موضوعی و اسامی است. هدف اصلی کتاب بیان ابعاد نظری سیاست اجتماعی و رفاه و نیز مقولات وابسته به آن چون

مورد ارزیابی عینی قرار گیرد. بننام و پیگو به مقایسه افراد از حیث رفاه معتقدند. به نظر پاره‌تو جامعه‌ای که قادر باشد دست‌کم وضع یکی از آحاد خود را بهتر سازد، مشروط بر آنکه وضع هیچ‌کس را بر اثر این کار بدتر نکند، می‌تواند به عنوان جامعه‌ای که در جریان بهبود شرایط رفاهی خویش است توصیف شود. نگاه پاره‌تویی معطوف به موضع‌گیری به نفع وضع موجود است. راولز مقوله رفاه را از معیار کارایی دور کرده و به حوزه‌های عدالت و اخلاق باز می‌گرداند. به نظر و جامعه‌ای که توزیع منابع در آن عادلانه باشد وضعیت رفاهی بهتری از جامعه‌ای دارد که منابع آن به شکل عادلانه توزیع نمی‌شود و توزیع عادلانه به این معناست که برای محروم‌ترین افراد مطلوب باشد. پاره‌تو و راولز مخالف با مقایسه افراد به لحاظ رفاهی هستند.

۱- فصل دوم بر پاسخگویی به پرسشهایی در زمینه برابری، عدالت توزیعی و چگونگی رابطه بین برابری و آزادی متمرکز است. تاکید فیتزپتریک بر برابری اجتماعی است و معتقد است که این برابری لزوماً مطلق نیست. پیوند بین برابری و نیازهای اساسی انسان همواره مدنظر تحلیل‌گران سیاست اجتماعی بوده هرچند که توجه بسنده‌ای برای ضرورت برابری اجتماعی نیست. چگونگی پیوند بین برابری اجتماعی و آزادی فردی نیز از موضوعاتی است که به آن پرداخته شده است. برای بیان چگونگی این پیوند از دو نوع بازی حاصل جمع صفر و حاصل جمع غیرصفر استفاده شده است. در قالب بازی اول برابری اجتماعی و آزادی فردی به مثابه دو عامل متقابل انحصاری تلقی می‌شوند.

در قالب بازی دوم برابری اجتماعی و آزادی فردی مقوی یکدیگرند، به گونه‌ای که استقرار برابری را شرط لازم برای تحقق آزادی می‌دانند. این اندیشه در کار کسانی چون روسو و تاوانی قابل ردیابی است.

فصل سوم کتاب مبحث آزادی و چگونگی ربط آن با برابری را با قبول این گزاره که مفاهیم آزادی و برابری الزاماً به هم پیوسته و مکمل یکدیگرند مورد تامل قرار داده و اندیشه‌های مربوط به لیبرالیسم کلاسیک و انتقادات وارد شده به این مکتب به خصوص ابعاد نظری مطرح شده توسط نازیک و هایک (۱۸۹۹-۱۹۹۱) مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

نازیک طرفدار آزادی به مثابه توانایی پیگیری نفع شخصی بدون دخالت جمع است. برای او هرآنچه که از کاربست حقوق فردی سرچشمه گرفته باشد مشروع است. بر این مبنا نوعی نظریه عدالت استحقاقی یا ایینی را مطرح می‌نماید. نازیک تمامی اشکال بازتوزیع و سیاستهای مساوات‌طلبانه را رد می‌کند. او نظریه استحقاق را به عنوان توجیه نظام مالکیت خصوصی به کار می‌برد و در نتیجه هر چیزی که مالکیت خصوصی را تهدید کند مردود می‌داند پس سیاستهای مبتنی بر اصل عدالت اجتماعی نیز که برای حذف درماندگی‌ها و نابرابری سیاسی اجتماعی مطرح شده‌اند باید

کنار گذاشته شوند و به جای نظامهای دولت رفاهی باید به جایگزین کردن اشکال تأمین و بیمه‌ای مبتنی بر بازار اقدام نمود. درحالیکه نازیک به حذف کامل دولت می‌اندیشد هایک برنوعی تجدید ساختار قانونی که از بعضی جهات دولت را به صورتی متمرکزتر و نیرومندتر از گذشته برجای می‌گذارد تاکید میکند. اصل عدالت اجتماعی برای هایک نیز مذموم است. باز توزیع درآمد و ثروت نیز در فلسفه سیاسی اومتنی است. به نظر هایک چنانچه نابرابریها حامل اقدامات و کنشهای متقابل آزادانه مردم باشد بی‌آنکه به دیگران آسیبی وارد شود نمی‌توان آنها را به لحاظ اخلاقی محکوم کرد. در نظام خودجوش و بیکران بازار هیچ‌کس نیست که تصمیم بگیرد چه کسی می‌برد و چه کسی می‌بازد. وضعیت مساوات‌طلبانه و مدیریت‌گرایانه الگویی نابرابر را بر جامعه تحمیل می‌کند. این طرفداران عدالت اجتماعی‌اند که باعث ترویج و ازدیاد بی‌عدالتی می‌شوند. هر تلاشی که برای برابر ساختن منابع مادی و فرصتی صورت گرفته،

از آنجا که باعث واگذاری قدرتی بیش از اندازه به دولت شده، وضع را بدتر از قبل کرده است. تحمیل انواعی از الگوهای آرمانی و توزیعی برجمله فقط باعث تجاوز به آزادیهای فردی از سوی دولتی می‌شود که از قالب نقش متناسب و مطلوب خود، یعنی تأمین امنیت ملی، برقراری حکومت قانون و استقرار مقررات عادلانه بسی تجاوز کرده است. هایک در مراحل پایانی حیات خویش به این اعتقاد روی آورد که نظام قانونی برانگیزنده آزادی بیشتر را فقط در صورتی می‌توان محفوظ نگاه داشت که اصلاحات سیاسی و حقوقی ژرفی صورت گیرد که دامنه‌ای به مراتب گسترده تر از راهبردهای خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی موردنظر غالب سیاستمداران رادیکال راست داشته باشد. در نتیجه وی مخالف دولتی نیرومند است که بازار را تهدید کند اما با دولتی نیرومند که از بازار حمایت کند و باعث شکوفایی آن شود مخالفتی ندارد.

در فصل چهارم کتاب مباحث مربوط به شهروندی و موضوعاتی چون طرد و مشارکت اجتماعی شهروندان موردتوجه قرار گرفته است. وجود شهروندی مبتنی بر دو شرط است: اول، دولت باید تکثرگرا و دموکراتیک باشد. زیرا دولتهای دیکتاتوری و سلطنتی، شهروند ندارند. آنها دارای رعیت یا تبعه هستند. دوم، جامعه مدنی باید باز و آزاد باشد. نهایت اینکه شهروندی در جایی که دولت و جامعه مدنی متعادل کننده یکدیگر باشند معنا پیدا خواهد کرد. مقوله شهروندی با حقوق پیوند پیدا می‌کند و در چارچوب حوزه سیاست اجتماعی با حقوق اجتماعی که چهره کلیدی آن مارشال است ارتباط پیدا می‌کند. کسی که برای شهروندی قائل به سه عنصر حقوق مدنی، حقوق سیاسی و حقوق اجتماعی بود. اندیشه مارشال زمینه را برای بسط موضوع حقوق شهروندی به خصوص از حیث حقوق اجتماعی فراهم نموده است و نفوذ قابل توجهی بر سیاست اجتماعی

راولز مقوله رفاه را معیار کلیدی دور کرده و به حوزه‌های عدالت و اخلاق باز می‌گرداند، به نظر وی جامعه‌ای که توزیع منابع در آن عادلانه باشد وضعیت رفاهی بهتری از جامعه‌ای دارد که منابع آن به شکل عادلانه توزیع می‌شود

گذاشته است. راست افراطی ادعا می‌کند که حقوق اجتماعی عامل تهدیدکننده حقوق مدنی است زیرا نقش دولت را افزایش می‌دهد و باعث تزلزل نظام مالکیت خصوصی می‌شود. درمقابل سوسیال دموکراتها به طرح این ادعا پرداخته‌اند که چون حقوق به طور بالقوه از طرف بازار و نیز دولت مورد تهدید قرار می‌گیرد پس به مجموعه‌ای از حقوق نیازمندیم تا بین نیروهای عمومی و خصوصی ایجاد تعادل کند. راست افراطی و منتقدان دولت رفاه عنوان نموده‌اند دولت رفاه با تمرکز بر استحقاق، موجب شده است تا شکلی نابودگرایانه، انحصارطلبانه و منفی از شهروندان پدید آید. به نسبتی که وابستگی مردم به دولت بیشتر می‌شود، تمایل آنها به مراقبت از خویش و انجام دادن کارهایی که به نفع خود آنها و دیگران باشد کاهش می‌پذیرد زیرا وقتی دولت به مردم توری ایمنی می‌دهد که به درون آن بجهند، فقط احتمال این امر را زیاد می‌کند که افراد در انجام دادن چنین کاری درنگ نکنند و بنابراین نتوانند روی پای خود بایستند. حقوق

**دیدگاه سوسیال دموکراسی،
صورتی جانشین برای بازار سرمایه داری،
که در تحقق بخشیدن به عدالت اجتماعی
شکست خورده بود و نیز
اقتصاد متمرکز کمونیستی که
از دموکراسی و هم آزادی مدنی بری بود،
عرضه می داشت**

**فیتز پتریک
بر برابری تاکید دارد
و معتقد است
این برابری
لزوما مطلق نیست**



اجتماعی دولت رفاه باعث شده است تا جامعه‌ای از گیرندگان و نه پرداخت‌کنندگان داشته باشیم. مبحثی که در اندیشه دو طیف لیبرالها و جامعه‌گرایان نمود مشخصی پیدا کرده است. لیبرالها تاکید دارند که افراد باید قادر باشند برای خود تصمیم بگیرند و تعیین کنند که چه چیزی زندگی خوب است و چه چیزی خوب نیست. جامعه‌گرایان معتقدند خوب را ما انتخاب نمی‌کنیم بلکه کشف می‌کنیم؛ کشفی که ناشی از نسبتها و قالبهای استقرار یافته اجتماعی است. به نظر لیبرالها نفس و خویشتن افراد از هدفهایی که انتخاب می‌کنند متمایز است ولی جامعه‌گرایان معتقدند که چنین تعبیری از نفس پوچ و توخالی است به نظر آنها نفس چیزی است که به واسطه هدفهای زندگی یک فرد شکل و تعریف می‌شوند. اندیشه لیبرالها و جامعه‌گرایان بر تفکیک شهروندی منفعل و فعال نیز گواهی می‌دهد. وجوه انفعالی شهروندی همان است که هابرماس «عضویت دریافت شده» می‌نامد. در این معنا یک شهروند از وضعیت حقوقی تعریف شده‌ای برخوردار است و مشارکت چندانی در نهادها، روابط و رویه‌هایی که تضمین‌کننده ثبات آن وضعیت است صورت نمی‌دهد. وجوه فعال شهروندی همان است که هابرماس «عضویت به دست آورده» می‌خواند یعنی وقتی مقوله شهروندی مستلزم مشارکت فعال و جذب شدن فرد در جامعه‌ای است که هویت او را می‌سازد. علاوه بر این لیبرالها بر این اعتقادند که دولت باید در ارتباط با خیر و خوبی شهروندان بی‌طرف باشد. لیکن جامعه‌گرایان معتقدند دولت باید مظهر و حافظ خیر عمومی باشد. نهایت اینکه لیبرالیسم طرفدار حقوق و استحقاق فردی است اما جامعه‌گرایان طرفدار وظایف و تکالیف‌اند. فیتز پتریک با توجه به این بحث که از طرف لیبرالها و جامعه‌گرایان مطرح شده است از چهار نوع آرمانی شهروندی که از جانب لیبرالهای چپ جامعه‌گرایان چپ لیبرالهای راست و جامعه‌گرایان راست مطرح شده‌اند نام می‌برد. علاوه بر این و شهروندی را بر مبنای جنسیت که از طرف فمینیستها مورد کتکاش قرار گرفته و نیز شهروندی جهانی و فرهنگی را مورد توجه قرار داده است.

از کینز و با تجدید سازمان راست رادیکال، به خود می‌گیرد نگاه کنیزی شدت خود را از دست می‌دهد و دولت رفاه از جانب راست رادیکال، طرفداران افراطی جهانی شدن و پاسااختارگرایان مورد نقد و مخالفت قرار می‌گیرد. با وجود این جریان توسعه دولتهای آسیای شرقی، اندیشه نوکینزیهها و نظریه‌های پسافوردیسم مانع این تصور شده که دولت رفاه مقوله‌ای زائد و بی‌مصرف است، به گونه‌ای که مارکسیست‌هایی نظیر جساپ معتقدند دولت رفاه زنده و برقرار است و به خاطر خصوصیت نظام‌مند و تعادل‌بخش خود همچنان مطرح و مورد نیاز محسوب می‌شود.

فقر و مطروودیت اجتماعی به پنج صورت تبیین شده است. در تبیین اول فقر به عنوان پدیده‌ای رفتاری و آسیب‌شناختی شناخته شده است که علت فقر را به طور مستقیم در وجود خود افراد فقیر قرار می‌دهد. تبیین دوم بر اهمیت اجتماعی شدن و نوع ارزشها و انتظاراتی که فرد از محیط زندگی خود می‌گیرد تاکید می‌نماید. تبیین سوم بر شکست سیاستها تاکید می‌ورزد. تبیین چهارم بر محدودیتهای ساختاری و در نهایت تبیین پنجم بر کارکردی بودن فقر برای نظام سرمایه‌داری تاکید داشته است.

۱. فصل هفتم به بیان ایدئولوژیهای رفاهی اختصاص دارد که چهار

برای تبیین فضای مفهومی مفاهیم سیاسی و جامعه‌شناختی نظریه رفاه و سیاست اجتماعی فصول پنجم و ششم به طرح این مفاهیم اختصاص یافته است. در بخش مفاهیم سیاسی مفاهیم دولت، قدرت، فقر و مطروودیت اجتماعی و طبیعت آدمی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. نظریه‌پردازان سیاسی در خصوص دولت یا دو پرسش مواجهند: چه چیزی دولت است؟ و دولت باید چه صورتی داشته باشد؟ در این زمینه تمایز بین نظریه‌های فردگرا و ارگانیک قابل تامل است. بر طبق نظریه فردگرا دولت باید در خدمت منافع شهروندان خود باشد. افراد در جامعه مدنی اقامت می‌گزینند و دولت باید از جامعه مدنی، که منشاء اقتدار سیاسی اوست در برابر تهدیدهای داخلی و خارجی حفاظت کند. نظریه ارگانیک دولت را به مثابه موجودیتی تام‌گرا تعریف میکند که باید به منافع شهروندان شکل دهد. جامعه مدنی و دولت به هم وابسته و از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند. پس دولت منبع بیگانه، دوردست و بالقوه تهدیدگری نیست که نظریه فردگرا تصور می‌کند بلکه اسباب ضروری ثبات اجتماعی و شکوفایی آدمیان است. در این کتاب بیشترین تاکید بر دولت رفاه است و توجیه اقتصادی آن، بدو از اندیشه کینز گرفته شده است. کینز نوعی توجیه اقتصادی برای دولت رفاه در دوران پس از جنگ جهانی دوم پایه گذاشت. هرچند که پس

ایدئولوژی رفاهی راست افراطی، محافظه‌کاری اجتماعی، سوسیال دموکراسی و مارکسیسم مورد واکاوی قرار گرفته‌اند. راست افراطی شامل کسانی می‌شود که پایبندی به آزادی بازار را با پایبندی به اخلاقیات محافظه‌کاری در هم می‌آمیزند، یا دولت رفاه دشمنی دارند و معتقدند دولت رفاه باعث تضعیف اقتصاد و تزلزل اخلاقیات در جامعه می‌شود و از طرفی بین آنچه که دولت رفاه کلاسیک وعده داده و آنچه در عمل عرضه داشته تضاد و تناقض وجود دارد.

در مقابل انتقاداتی که از جانب راست افراطی به دولت رفاه وارد شده‌اند طرفداران دولت رفاه نیز در مقام دفاع برآمده‌اند. به نظر آنها کاستیهای نظریه طرفداران بازار آزاد و مخالفان دولت رفاه عبارتند از:

۱. آنها به بی‌ثباتی و ناپایداری که بازار آزاد به جامعه تزریق می‌کند و نیز پیامدهای اجتماعی این وضعیت توجهی ندارند.

۲. اگر هزینه‌های اجتماعی را کاهش دهیم ممکن است شرایط شکوفایی اقتصادی را فراهم کنیم ولی رشته‌ای از مشکلات اجتماعی چون بالا رفتن نرخ بیهکاری، دستمزدهای پایین، بیکاری و احساس ناپایداری را ایجاد می‌کنیم.

۳. اصلاحات بازار آزاد به جای آنکه مروج اخلاقیات کارآفرینانه باشد که به سود همگان تمام شود صرفاً ساختار نابرابریهای موجود را مستحکم می‌کند.

ایدئولوژی محافظه‌کاری در قالب محافظه‌کاری فلسفی و محافظه‌کاری اجتماعی مورد توجه قرار گرفته‌اند. در بخش محافظه‌کاری فلسفی به اندیشه ادموند برک و مایکل اوکشات اشاره رفته است. به نظر برک تکیه بیش از حد بر خرد مجرد به عدم ثباتی وحشت‌انگیز منجر می‌شود و اوکشات در تمیز بین دو نوع معرفت عقلانی و عینی، معرفت عینی را ارزشمندتر تلقی می‌کند. تنگنای محافظه‌کاران این است که از یک سو ممکن است به عنوان گروهی منفعل تلقی شوند که راضی است به هر طرفی که باد تاریخ می‌وزد رانده شود و از سوی دیگر غالباً به عنوان گروهی ریاکار قلمداد شوند که مدافع منافع توانگران در سطح بس بالاتر از منافع محرومان است.

محافظه‌کاری اجتماعی که سرچشمه آن را باید در دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ جستجو کرد از نظامهای رفاهی حمایت می‌کند. این حمایت به دلیل ویژگیهای ناسیونالیستی محافظه‌کاران و اهمیتی است که آنان به ارزشهای خانوادگی و نظام آموزشی دولتی، به عنوان سازوکاری در خدمت خانواده، می‌دادند. در حال حاضر محافظه‌کاری اجتماعی به عنوان واسطه و حائلی در مقابل محافظه‌کاری خودکامه محسوب می‌شود که به خصوص در آمریکا دست بالا را دارد و خود را با بنیادگرایان مسیحی متحد کرده است. محافظه‌کاران اجتماعی از جانب سه طیف اقتصاديون لیبرال، چپها و فمینیستها مورد انتقاد قرار گرفته‌اند.

ایدئولوژی سوسیال دموکراسی آمیزهای از دو چشم‌انداز ایدئولوژیکی لیبرالیسم اجتماعی و سوسیالیسم دموکراتیک است. دو ایدئولوژی که به رغم جدایی نظری که با یکدیگر دارند در دنیای سیاستگذاری اقتصادی و اجتماعی به نوعی وحدت نظر رسیده‌اند.

سوسیالیسم دموکراتیک در شرایطی ظاهر شد که محافظه‌کاران اجتماعی و لیبرالهای اجتماعی در جستجوی راه‌حلی میانه در بین بازار آزاد سرمایه‌داری و اشتراک‌گرایی دولتی بودند. تعبیر سوسیال دموکراتها از راه میانه چیزی بین ساختارهای سرمایه‌داری و کمونیسم بود. آنها با جناح راست هم‌آواز بودند که شیوه‌های قانونی و انتخاباتی لیبرال دموکراسی همچنان باید پیگیری شود، اما با جناح چپ نیز توافق داشتند که تحول درازمدت جامعه ممکن و مطلوب است. بدین ترتیب دیدگاه سوسیال دموکراسی، صورتی جانشین برای بازار سرمایه‌داری، که در تحقق بخشیدن به عدالت اجتماعی شکست خورده بود و نیز اقتصاد متمرکز کمونیستی که از دموکراسی و هم‌آزادی مدنی بری بود، عرضه می‌داشت.

ایدئولوژی مارکسیستی در قالب چهار نظریه رفاهی ساختارها، مبارزات،

نظامها و کمبودها مورد بررسی قرار گرفته است. در نظریه رفاهی ساختارها به نقش ساختارها اولویت اول داده می‌شود. به نظر آنها دولت رفاه عنصری از ماشین ایدئولوژیکی دولت محسوب می‌شود که اجازه می‌دهد سرمایه‌داری به چهره‌های انسانی‌تر از آنچه واقعاً دارد ظاهر شود. در نظریه مبارزات بر روی عملها و کنشگران انسانی به جای ساختارها تاکید رفته است. به نظر اینها دولت رفاه وجهی جدایی‌ناپذیر از اقتصاد سرمایه‌داری است که بر اثر مبارزات طبقه کارگر به عنوان کنشگران اجتماعی پدید آمده است. در نظریه سیستمها تلاش شده تا عامل و ساختار با یکدیگر ترکیب شوند. به نظر طرفداران این نظریه دولت رفاه سرمایه‌داری به سبب هزینه‌های اجتماعی فزاینده و مالیاتهای زیاد همواره با خطر بحران انباشت مواجه است. اما بدون آن هم هرگز نمی‌تواند مشروعیتی را که نیاز دارد کسب کند. در نظریه کمبودها بر تضاد بین زیربنا و منابع طبیعی در قالب مارکسیسم زیست بومی توجه شده است و تلاش شده تا نقد از محیط‌زیست را با نقد مارکسیستی پیوند دهد.

مارکسیسم نیز مانند دیگر ایدئولوژیهای رفاهی مطرح شده مورد نقد قرار گرفته است. چهار نقد اصلی که متوجه مارکسیسم است، عبارتند از: ۱. مارکسیسم به لحاظ کفایت علمی چیز قابل عرضه‌ای برای اصلاح طلبان ندارد. ۲. مارکسیسم در برابر جنبشهای اجتماعی جدید آسیب‌پذیر است. ۳. این ایده که قدرت اجتماعی مهمترین شکل قدرت اجتماعی است ایده پذیرفتنی نیست. ۴. مارکسیسم تصمیمات و تعارضات درونی دولت را دست‌کم گرفته است.

در فصل هشتم با توجه به تحولات جدیدی که جامعه صنعتی تجربه نموده است تقسیمات جدید اجتماعی که بیشتر با توزیع منابع مادی و فرهنگی سروکار دارند مورد بررسی قرار گرفته‌اند. این تقسیمات در قالب فرایندهای فمینیسم، مخالفت با نژادپرستی، الگوهای از کارافتادگی، پیرگرایی و گرایش جنسی طرح شده‌اند. درخصوص فمینیسم عنوان شده که این جنبش از دهه ۱۹۶۰ به بعد گامهایی بلند برداشته است. آنچه که در این جنبش اهمیت محوری دارد مقوله جنسیت است. روابط جنسها با یکدیگر، ما را به تمایز فرهنگی موجود بین «مردانگی» و «زنانگی» هدایت می‌کند و با این ادعای فمینیستها روبرو می‌سازد که سلطه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مردان بدین معنا است که در این حوزه‌ها ارزشهای مذکور غلبه دارد.

مخالفت با نژادپرستی قسمی جدید از جنبش اجتماعی و اقتصادی با هدف مبارزه با تمام صور آشکار و پنهان نژادپرستی در درون جامعه است. گروه‌های مخالف نژادپرستی به ندرت منکر اهمیت وجود شکلی از دولت رفاه‌اند.

درخصوص الگوهای از کارافتادگی به دو الگوی پزشکی و الگوی اجتماعی کارافتادگی اشاره شده است. سیاست اجتماعی باید الگوی اجتماعی کارافتادگی را که الگویی فراگیرتر هست مورد توجه قرار دهد. طرح الگوی اجتماعی کارافتادگی در دوره جدید آن را به نوعی حقانیت سیاسی نیز نزدیک کرده و موجب طرح انتقادهایی از طیف مخالفین شده است. این انتقادهای شامل پرهیز بودن تغییرات مورد نظر نهضت معلولیت و دوری افکار عمومی از معلولین است.

پیری‌گرایی به عنوان جریانی جدید از یک جهت به عنوان موفقیت نسبی سیاست اجتماعی تلقی می‌شود و از طرفی نیز به عنوان جریانی هزینه‌زا که تنگناهای اقتصادی و فرهنگی خاص خود را دارد شناخته می‌شود. علاوه بر این پیری‌گرایی صرفاً به ابعاد اقتصادی تحویل نمی‌یابد بلکه دارای ابعاد اجتماعی، فرهنگی، روانی و نیز مسائل مربوط به پیوندهای نسلی نیز می‌گردد. و در نهایت گرایش جنسی به خصوص در قالب جریان همجنس‌گرایی تحقق برابری جنسها را مواجه با مشکل نموده است. سیاستهای اجتماعی بی‌تردید در تحقق برابری جنسی نقشی با اهمیت دارد. اما به دلیل مذموم بودن همجنس‌گرایی در این زمینه نمی‌تواند نقش مهمی را بازی کند.

در فصل نهم تحولات اقتصادی اخیر در قالب نظریه پسا صنعتی، پساوردیسم اجتماعی و ارتباط آنها با سیاست اجتماعی مورد بررسی قرار گرفته

است. در جامعه پساصنعتی اوقات فراغت و تفریح افزایش یافته و به عنوان بخشی از منبع هویت افراد درآمده است و نیز بخش خدمات گسترده‌تری پیدا کرده است. جامعه پساصنعتی به لحاظ دولت رفاه، هم تهدیدگر و هم ایجادکننده فرصت است. تهدیدگر است زیرا ساختار طبقاتی را که دولت رفاه برپایه آن بنیاد گذاشته شده است به سوی نابودی می‌برد، یعنی دولت رفاه باید خود را با جامعه‌ای فردگرا و بازار محور سازش دهد و ایجادکننده فرصت است چون نهادهای رفاهی هرچند با درجات مختلف، مظهر اخلاق خدمت‌دهی هستند که ظاهراً دوران پساصنعتی متقاضی آن است. پسافوردیسم در دهه ۱۹۸۰ موردتوجه قرار گرفت و ناظر بر انعطاف‌پذیری در تولید یا تخصصی‌شدن انعطاف‌پذیر و متنوع شدن مصرف است و نیز ماشینهایی که کارکردی واحد داشتند جای خود را به نظامهای کامپیوتری دادند که هر دم می‌توانند تجدید برنامه شوند. در نهایت چگونگی پیوند فرایند جهانی شدن در ابعاد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی‌اش با طیف متنوع موافقین و مخالفین خود با سیاست‌اجتماعی و نظریه رفاه موردبررسی قرار گرفته است.

فصل آخر کتاب به تحولات نظری پرداخته است و موضوعاتی چون پسامدرنیسم و پساساختارگرایی، جامعه‌گرایی، محیط‌زیست‌گرایی، جامعه خطرپذیر، تکنولوژیهای اطلاعاتی و ارتباطی، کنترل و نظارت اجتماعی، تن آدمی و توارث مورد بررسی قرار گرفته‌اند. پسامدرنیسم هرگونه تلاشی را برای وضع یک توصیف و توضیح جامع و مانع از وضعیت بشری محکوم می‌کند. چنین

نگاهی در دو زمینه با سیاست اجتماعی ربط پیدا می‌کند. یکی اینکه سیاست اجتماعی همواره جنبه فراگیری کامل داشته است و دیگر اینکه سیاست اجتماعی علاقه شدیدی نسبت به فرهنگ و هویت دارد. پساساختارگرایی با توجه به نگاه سراسر بین و کل‌گرایانه خود این امکان بالقوه را فراهم می‌کند که تاریخ سیاست اجتماعی را دوباره بنویسیم و نظامهای رفاهی را به عنوان رژیمهای معرفت/ قدرتی بشناسیم که لزوماً در خط ثابت پیشرفت آزادسازی و قدرت دادن نیستند. جامعه‌گرایی بر این نکته تاکید دارد که اعضای جامعه نمی‌توانند خود را از بافتهای اجتماعی که به آنها معنا و هدف می‌دهند جدا کنند.

در بحث از محیط زیست‌گرایی تلاش می‌شود که تصور از مفهوم جامعه به فراتر از نسل کنونی برده شود. سه تعبیر زیست‌محیطی قابل شناسایی است: ۱- محیط زیست‌گرایان طرفدار بازار آزاد که فقط به مشکلات زیستی اندکی قائلاند و اعتقاد دارند که این مشکلات را می‌توان از طریق سازوکارهای بازار حل کرد. ۲- تعبیر مصلح‌جویانه از محیط‌زیست‌گرایی که معتقدند برای تحقق توسعه پایدار باید تغییراتی در نظامهای اجتماعی-اقتصادی صورت گیرد. ۳- رادیکالهای محیط‌زیست که معتقد به اصلاحات نهادی پر دامنه هستند و دستی به سر و گوش ساختارهای سیاسی و اقتصادی موجود کشیدن را کافی نمی‌دانند. در مجموع طرفداران محیط زیست از دهه ۱۹۹۰ بر سیاست اجتماعی اعمال نفوذ کرده‌اند تا جایی که توانسته‌اند از طرح الگوی زیست‌محیطی رفاهی بحث کنند.

در خصوص جامعه خطرپذیر عنوان شده که مدرنیته دوم که در دهه‌های آخر قرن بیستم پدید آمده موجد جامعه خطرپذیر است که با تلاش برای محدود کردن، مدیریت لیبرال و مذاکره برای بیرون شدن از راهی آکنده از بدیها و مخاطرات همراه است. دولت رفاه به واسطه نظامهای بیمه اجتماعی و ارائه خدمات فراگیر همواره به ارزیابی خطرهای جمعی و تعدیل آنها توجه داشته است. لیکن در دوره جدید به رغم تلاشهای زیادی که صورت گرفته

است باز خطرپذیری از شدت بالایی برخوردار است تا جایی که عنوان شده اصلاح سیاست اجتماعی اکنون با ایجاد نوعی هراس بیم‌های همراه شده است. از نظر گیدنز راه چاره در بازتوزیع مالیاتی و هزینه‌کردن منابع مادی نیست بلکه اخلاقی ناظر بر «رفاه مثبت» است که به مردم اجازه می‌دهد به ابزارهای عاطفی و اخلاقی لازم مجهز شوند و به فرصتهای برابری که برای ساختن حیات اجتماعی خود فارغ از اتکا به دولت قاصر یا بازار آزاد نیاز دارند دست یابند. گیدنز تاکنون بارها از «راه سوم» بلر به عنوان چنین راه‌حلی استقبال کرده است.

تکنولوژیهای اطلاعات و ارتباطی نیز از موضوعاتی است که اندیشه نظریه‌پردازان سیاست اجتماعی را به خود معطوف داشته است. این تکنولوژیها به‌خصوص از منظر مدیریت امور اجتماعی و تأثیری که بر رفاه و سیاست اجتماعی دارند حائز اهمیت‌اند. به لحاظ مدیریت امور اجتماعی مباحث سواد رایانه ای و دسترسی به رایانه‌ها و نیز دسترسی به انتشارات دولتی و سایتهای سازمانهای مختلف و از طرفی کسب توانایی اطلاعاتی و قدرت حاصل از آن و نیز آگاهی از امور مالی و رهایی از چنگ مقامات مالیاتی ارتباط شدیدی با مباحث مربوط به دولت رفاه پیدا می‌کند.

آخرین مبحثی که موردتوجه قرار گرفته است توجه به تن آدمی و علم توارث جدید است که متون سیاست اجتماعی به شکل فزاینده‌ای معطوف به آنها شده‌اند. آغاز توجه به مقوله جسم و تن را در آثار فوکو ردیابی می‌نمایند. او توجه را به این امر جلب کرد که بر جسمها در جوامع مدرن تا چه اندازه مراقبت درمانی

پساختارگرایی با توجه به نگاه سراسر بین و کل‌گرایانه خود

این امکان بالقوه را فراهم می‌کند که تاریخ

سیاست اجتماعی را دوباره بنویسیم و نظامهای رفاهی را

به عنوان رژیمهای معرفت/ قدرتی بشناسیم

که لزوماً در خط ثابت پیشرفت آزادسازی

و قدرت دادن نیستند



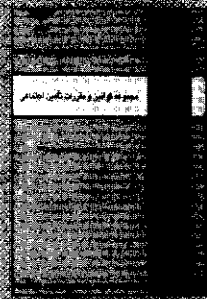
شهروندی
مبتنی بر
دو شرط است:
اول،
دولت تکثرگرا
و دموکراتیک؛
دوم،
جامعه مدنی باز
و آزاد

و مدیریت می‌شود تا از برچسب انحراف اجتماعی به دور باشیم. این تمرکز بر تظاهر بسامان حجم و تن، راهی جدید برای نگاه کردن در سیاست اجتماعی برما می‌گشاید. دولت رفاه کلاسیک، خواستار بدنهایی بود که در اقتصادی با اشتغال کامل دارای «کارایی اجتماعی» باشند و از دهه ۱۹۷۰ به بعد شاهد برآمدن «تنهایی مستقل» بوده‌ایم که خود را مصرف‌کنندگان بازار تعریف می‌کنند و از روابط به‌هم پیوسته اجتماعی و از خطرهایی که با یک اقتصاد جمعی ملازمه دارد کنار می‌کشند. فیتزپتریک به این تحلیل گسترش می‌دهد و از «تنهایی سبیرنیک» که برای سیاست اجتماعی اهمیت دارند و بدنهایی هستند که مرزهای آنها مشخص نیست و عوامل ارگانیک و ماشین گونه در آنها بر یکدیگر نفوذ می‌کنند بحث می‌کند. در آخر در مورد علم توارث جدید عنوان شده که دولت رفاه بازتاب مفروضات بهسازی نژادی است یعنی نهادی شدن برتری و فروتری اجتماعی یا تلاشی در مسیر ایجاد جامعه‌ای مساوات طلب که امکان فروتری موروثی را برای طبقات بالا و پایین به یک اندازه می‌داند. توارث جدید با تاکید بر اهداف انسانی درصدد اصلاح ژنتیک است که این امر به مباحث و پرسشهای زیادی در حوزه سیاست اجتماعی دامن زده است.

نقد و بررسی

فیتز پتریک، مدرس سیاست اجتماعی دانشگاه ناتینگهام انگلستان، نویسنده‌ای با نثری ساده و برخوردار از توان و مهارت بالا در ترکیب مطالب اخذ شده از منابع متنوع، که برنسلط او در حوزه مورد مطالعه اش گواهی می‌دهد، در حوزه رفاه و سیاست اجتماعی توانسته اثری درخور تامل به ادبیات این حوزه اضافه نماید و مباحث پیچیده رفاه اجتماعی را در قالب نوشته‌ای روان به دانشجویان و پژوهشگران مبحث رفاه اجتماعی عرضه دارد. مترجم نیز با مهارت توانسته همچنان روانی نثر نویسنده را حفظ و ترجمه‌ای روان و شیوا عرضه نماید و ادبیات رفاه و سیاست اجتماعی را غنایی تازه بخشد، بدون تردید تازگی این حوزه و نوشته‌هایی از این دست بر دشواری کار داوری به خصوص از حیث محتوایی بی‌تأثیر نیست. با وجود این لازم است که به چند نکته توجه نماییم. نکته اول: مولف فصول پنجم و ششم کتاب را به بررسی برخی از مفاهیم کلیدی علوم سیاسی و جامعه‌شناسی اختصاص داده است که به نظر می‌رسد مطالب این دو فصل به رغم داشتن ابعاد نظری لازم کتاب را از سطح یک اثر نظری به سطح مبانی تنزل داده است. بهتر بود وقتی که مفاهیم کلیدی آزادی، برابری و شهروندی به صورت مستقل و در قالب فصول مجزا مورد بررسی قرار گرفته و پیوند آنها با رفاه و سیاست اجتماعی مورد واکاوی قرار گرفته، مطالب این دو فصل نیز باتوجه به محتوای ارائه شده به صورت دو فصل مستقل قدرت و قشر بندی اجتماعی مورد توجه قرار می‌گرفتند و رابطه هر یک از آنها با رفاه و سیاست اجتماعی مورد بررسی قرار می‌گرفت. نکته دوم مربوط به فصل نهم می‌شود که تحت عنوان «تحولات اقتصادی اخیر» مطرح شده است، درحالی‌که مولفه‌های مطرح شده در این فصل چون نظریه پسا صنعتی، پسا فوردیسم و جهانی شدن تحولاتی نیستند که به ابعاد اقتصادی فروکاسته شوند. آنچه‌آنکه مولف در مطالب ارائه شده در این فصل به خصوص در مورد جهانی شدن به ابعاد سیاسی و فرهنگی در کنار ابعاد اقتصادی این فرایند توجه نموده است در نتیجه انتخاب عنوانی جامع‌تر برای این فصل مناسبتر بود.

نکته سوم اینکه در فصل هشتم مترجم به درستی برای واژه Division معادل تقسیمات را اختیار نموده است که به نظر می‌رسد مناسب‌تر بود باتوجه به محتوای فصل به جای عنوان «تقسیمات جدید اجتماعی» برای این فصل در صفحه ۲۷۷ از عبارت «آراء جدید اجتماعی» و به جای عبارات «تندتازی (Free riding)» صفحه ۲۴۷ و «تعارض گرا (Conflictualist)» صفحه ۲۱۷ به ترتیب عبارات «سواری مجانی» و «ستیزگرا» که عباراتی متداول تراند، استفاده می‌شد.



- مجموعه قوانین و مقررات تامین اجتماعی
- غلامحسین افتاده و محمد وانقی (گردآوری و تدوین)
- سازمان تامین اجتماعی
- ۱۳۷۹، ۳۲۲ صفحه، ۵۵۰۰ نسخه، ۲۰۰۰ تومان

یکی از اهداف نظامهای تامین اجتماعی شفاف بودن قوانین و اطلاع رسانی در مورد مزایای رفاهی برای کسانی است که واجد دریافت مستمریهای رفاهی اند. فقدان اطلاعات در نزد واجدین شرایط، عموماً به افزایش درصد کسانی می‌شود که علی‌رغم واجد شرایط بودن، نمی‌توانند حق خود را دریافت کنند. هر چه نسبت دریافت کنندگان مستمریهای بیمه ای، به واجدین شرایط غیر دریافت کننده (take up) بالا باشد نشان دهنده آگاهی بیشتر افراد از مستمریهای حمایتی است. هر گونه اطلاع رسانی، این نسبت را به عدد یک نزدیک می‌کند و حاکی از رسیدن نظام رفاهی به اهداف خود است. یکی از اهداف این کتاب نیز آگاهی واجدین شرایط از مقررات و قوانین تامین اجتماعی است. اما در بعضی از مواقع حتی انتشار قوانین و آیین نامه‌ها نیز کفایت نمی‌کند و چیزی بر آگاهی افراد واجد شرایط نمی‌افزاید، زیرا برخی قوانین که مربوط به دریافت مستمریهاست آنقدر پیچیده نگاشته می‌شوند که به آسانی قابل فهم واجدین شرایط نیست.

این مجموعه از دوازده فصل تشکیل شده است که به ترتیب تعاریف و کلیات ارکان و تشکیلات، منابع درآمد، مقررات مالی، حوادث و بیماریها و یارداری، از کار افتادگی، بازنشستگی، مرگه ازدواج و عاقله مندی، مقررات کلی راجع به کمکها، تخلفات، مقررات کفیزی و مقررات مختلف را تشکیل می‌دهد. بخشهای بعدی کتاب نیز به شرح کامل لوائح قانونی، مصوبات هیات وزیران، آیین نامه‌ها و مصوبات شورای عالی تامین اجتماعی اختصاص یافته است. همانطور که در مقدمه ناشر آمده است انتشار این کتاب در پاسخ به تقاضاهای زیادی صورت می‌گیرد که تا زمان انتشار این کتاب بی پاسخ مانده بود. بهر حال انتشار این مجموعه ها افراد واجد شرایط را نسبت به حقوق خود آگاه تر می‌کند. اما از آنجایی در سالهای اخیر مقررات تامین اجتماعی به دلیل گسترش افراد تحت پوشش مستمراً تغییر می‌کند تا از یک طرف به نیارهای افراد بیشتری پاسخ دهد و از طرف دیگر مشکلات مالی خود را مرتفع کند به هنگام کردن این کتاب امری ضروری است. همچنین بخشهای زیادی از قوانین و مقررات و مصوبات در این کتاب نیامده است (ص شازده) که لازم است برای روشن شدن وضع اخذ تصمیم در سازمان تامین اجتماعی و استفاده پژوهشگران در مجلد دیگری منتشر گردد.

زهره کتعمانی